

ایران را بشناسیم

در مجلس یادبود رشیدالدین فضل‌الله درضمن سخنان آقای وزیر علوم شنیدم «جداً جای تأسف است که دانشجویان پزشکی ما گاه حتی اسامی این قبیل پزشکان یا آثار آنها را نمی‌دانند و حال آن که روزی ربع رشیدی و قبل از آن دانشگاه جندی‌شاپور بزرگترین مراجع پزشکی دنیا بودند».

بی‌گمان ایشان توجه دارند که اگر آماری دقیق فراهم آوریم از میان هر هزار تن دانشجوی دانشکده علوم نیز عده‌ای را می‌توان یافت که ابوریحان و آثار او را نمی‌شناسند. جمعی از تحصیل‌کردگان ما هستند که حتی خلاصه‌ای از شاهنامه را نخوانده‌اند و با تاریخ ایران آشنا نیستند؛ و از همه بیشتر، در میان درس‌خواندگان ما تعداد کسانی است که به‌زبان مادری خود نهدرست سخن می‌گویند و نهدرست می‌نویسند، در نتیجه کمتر کسی از افکار و بیانات آنان سردر می‌آورد. جلوتر برویم در میان مسؤولان امور مختلف نیز عده‌ای که ایران و مسائل ایران را چنان‌که باید بشناسند فراوان نیستند.

وقتی کسانی که در دانشگاه درس خوانده‌اند یا می‌خوانند چنین باشند تکلیف دانش‌آموزان مدارس ابتدائی و متوسطه روشن است. بسیاری از این بی‌خبرها از همان مراحل پیشین سرچشمه می‌گیرد. باید انصاف داد که علی‌رغم تعداد روزافزون مدارس و شاگردان، جوانان ایران‌شناس فراوان پرورده نمی‌شوند. بنده به کلمه «ایران‌شناس» بخصوص تکیه می‌کنم. غرضم آن است که تحصیل‌کردگان ما قبل از هر چیز باید با ایران، فرهنگ و ادب و هنر و تاریخ و تمدن آن تا حدودی آشنا شوند؛ مردم ایران، و سرگذشت این قوم را با همه فرازونشیبهایش بشناسند؛ از دین و مذهب و آداب و رسوم و خلیقات مردم شهرها و روستاها باخبر شوند، از دیروز و امروز این ملت چنان‌که بوده است و هست آگاهی کلی حاصل کنند تا بتوانند برای وطن خود در هر زمینه‌کاری انجام دهند. البته فقط حماسه‌سرایی و ایجاد عصبیتهای گوناگون و در گذشته بسر بردن مقصود نیست بلکه شناختن ایران با دانایی و شعور و وجدان بیدار لازم است: هم دوره‌های شکفتگی و سعادت گذشته را باید شناخت هم عصر تیره‌روزیها را؛ هم خدمتگزاران و

مردان افتخار آفرین و هم بدانند ایشان وزیان کاران را. بخصوص که ما آثار درخور مباحث فراوان داریم. جای اندوه است که گاه اگر از جوانی درس خوانده مثلا بپرسیم: امام جعفر صادق (ع) کیست؟ یا ابو مسلم که بود؟ محتاج رجوع به کتاب باشد و حتی نداند جواب را در کجا جوید! یا برای دیگری غزالی همان قدر بیگانه نماید که نویسنده‌ای از کشور پرتغال!

به نظر بنده همچنان که بی خبری از اصول و معارف اسلامی در مسلمانی و ایرانی بودن ما بمعنی امروز نقصی پدید می‌آورد، شناختن فرهنگ و ادب قومی و سهمی که ما در تمدن و معرفت عاالم داشته‌ایم و خدماتی که به بشریت کرده‌ایم یا دوره‌هایی که گرفتار نقص و تباهی بوده‌ایم، کمبودی است دیگر در ایرانی بودن ما. به عبارت دیگر تا ایران را درست نشناسیم آن‌را بحق دوست نمی‌توانیم داشت. وطن دوستی وقتی از سر معرفت باشد درست و سودمند تواند بود.

هیچکس منکر این نیست که ما باید دردنیای صنعت و علوم جدید با شتاب تمام هر چه نمی‌دانیم بیاموزیم، نقائص خود را رفع کنیم، خود را با دنیای نو هم‌آهنگ کنیم و پیش برویم. هیچ خردمندی نمی‌گوید در تربیت متخصصان فنون گوناگون، پزشکان، مهندسان، تکنیسین‌ها اندک غفلتی بورزیم. هر صاحب نظری از نیاز ایران به طبقه متفنان متوسط در هر رشته از قبیل استادکار، پرستار، ماما، متصدی آزمایشگاه و غیره آگاه است و تربیت آنان را لازم می‌شمرد. هر آدم خبیری توسعه مدارس فنی و حرفه‌ای را توصیه می‌کند. اما هر ایرانی دوست و صاحب دردی نیز بر این عقیده است که اگر می‌خواهیم فرهنگ ما بدرخشد و اصالت خود را حفظ کند و حوائج حقیقی ما را بر آورد اول باید ایران و مردم ایران را شناخت و به این اصل اعتقاد یافت بعد پزشک و مهندس و متخصص در علوم شد.

به عبارت دیگر به قیمت کسب دانشهای جدید نباید شناخت ایران را از یادبرد بلکه همه آنها باید برای خدمت به ایران و مردم ایران فرا گرفته شود زیرا آن که ایران و ایرانی را نمی‌شناسد و بدان دل بسته نیست، پیوندش با این مملکت سست و یا گسسته است و چندان برایش فرقی نمی‌کند که برای که کار کند و کارفرمایش که باشد.

بعضی از ما بغلط پنداشته‌ایم که هم‌آهنگ شدن با دنیای نو یعنی گسستن از آنچه داریم و حال آن که این دو باهم متناقض نیست؛ ژاپن و هند نمونه آشکاری پیش روی ماست.

با کمال صداقت باید عرض کنم نسلی که اینک در ایران پرورده می‌شود از گذشته و فرهنگ و آداب و رسوم و قومیت خویش چندان آگاه نیست؛ از غرب نیز خبری درست و روشن ندارد بلکه هرچندگاه در معرض وزش بادی است و هرروز به سویی کشیده می‌شود. در روزگار ما اقوامی که ریشه و فرهنگی نداشته‌اند سعی می‌کنند بصورت گوناگون جوانان خود را به فرهنگ و ملک و ملتشان هرچه استوارتر بیوندند؛ جای دریغ است که با وجود ریشه‌های استوار فرهنگی و معنوی که ما داریم گروهی از فرزندان ما و بیش از همه برخی از درس خواندگانمان چون نهالی بی‌ریشه و از بن برآمده هر لحظه‌ای به طرفی خم شوند. بعضی از ایشان بواسطه ناآشنایی به خود و فرهنگ قومیشان اعتقادی ندارند؛ گمگشتگانی افسرده را می‌مانند که کم‌کم ریشه‌خواستن و جستن و فکر کردن در وجودشان خشک شده است. این مشکل در کار جماعتی از تحصیل کردگان محسوس است: چه بعضی از آنان که در داخل کشور درس خوانده‌اند و چه جمعی از فرنگ رفتگان.

حقیقت آن است که مسؤول این اوضاع ما هستیم نه شاگردان و نوجوانان - یعنی همه کسانی که در تعلیم و تربیت بمعنی وسیع کلمه تأثیری داریم: خانواده، مدرسه، سازمانهای آموزشی و تربیتی، و محیط و عوامل اجتماعی.

برای آن که فرزندان این مملکت را ایرانی و ایران‌شناس بار آوریم باید چنان آنان را تربیت کنیم که در طوفانهای سهمگین دنیای حاضر بتوانند بر سرپای خود استوار بمانند و نلغزند؛ هم پاسدار فرهنگ و قومیتشان باشند و هم دانش و هنر و تمدن جدید را کسب و جذب کنند. بخصوص که در سایه استقلال فکری و فرهنگی است که استقلال سیاسی و اقتصادی بهتر قوام می‌گیرد: شالده چنین تربیتی را باید در کودکان دبستان، دبیرستان و دانشگاه تحقق پذیر کرد. بعلاوه لازم است کلیه عواملی که می‌توانند در آدمی تأثیر کنند از قبیل خانواده، محیط، مطبوعات، رادیو، تلویزیون و غیره همه با یکدیگر هم‌آهنگی و همقدمی کنند. از قضا در تمام مراحل آموزشی ما از کودکان تا دانشگاه به این مهم چندان عنایت نمی‌شود؛ نتیجه همان است که می‌بینیم. کلید وصول به همه آرمانهای شریف، یعنی شناخت ایران و ایرانی، فارسی آموختن و فارسی دانستن است؛ این نیز درسی است که در همه مدارس ما بیش از هر موضوعی مورد غفلت است و موجب تأسف.

بدیهی است کارهایی از قبیل تجلیل بزرگان این مرز و بوم و به یاد ایشان مراسم

و هفته‌ای مخصوص برپا کردن و تمبر منتشر کردن و در روزنامه‌ها و رادیو و تلویزیون در این زمینه سخن گفتن همه در حد خود مفیدست اما روح ایرانی و استقلال فکرو نظر در فرزندان ایران دمیدن و آنان را از تاریخ و فرهنگ ملت خود آگاه پروردن وقتی بکمال صورت می‌گیرد که این خصائل از خردی بتدریج جزء خون و منش آنان گردد بعلاوه فرهنگ قومی ما این ارزش بزرگ را دارد که معرفت بدان می‌تواند ما را انسانهایی شریف، باشخصیت و آزاده پرورد؛ ایرانی بافضیلت بودن افتخار آمیزست

مجله یغما- این مقاله ممتع سال گذشته نوشته شده، و بچاپ رسیده، اما اکنون پس از چند ماه منتشر می‌شود! باشتاب بسیار به‌نامه و تلگراف ازدکتر یوسفی بزرگوار مقاله می‌خواهم، وقتی می‌رسد باین روزش می‌نشانم! دوستان را به‌رنج درمی‌افکنم، حروف چاپخانه را معطل نگاه می‌دارم، و لندن‌دها می‌شنوم. این است روش بنده در انتشار مجله. مقاله ممتع دیگری نیز ازدکتر یوسفی بالتماس خواسته‌ام که همین حال را دارد، یعنی چیده شده است و آماده است، حالا کی به نظر خوانندگان برسد باخدا است! نمیدانم دکتریوسفی گناه مرا می‌بخشد و بالتماس من توجه می‌فرماید و باز هم مقاله می‌فرستد؟ بلی، می‌فرستند از بس نجیب و بزرگوار است.

حبیب یغمائی

پوشاک‌های زیباترین و مطالبات فرهنگی

دگر طبیب نخواهم نشاند بر سر خویش علاج نیست کسی را که جان بود بیمار به‌تخت خواب مریضان چرا بماند دیر بگو مباحث وجودی که شد به مرتبه پست نخست جای من آغوش پاک مادر بود من آن نیم که نماز و زکوة و روزه و حج در این سرای بجزرنج و غم نبود حبیب

که رخنه رخنه کند پیکرم ز نشت خویش به رنج در فکتم از چه روی پیکر خویش؟ کسی که خاک بخواباندش به بستر خویش ز خار بوته که بخشنده باشد از بر خویش شوم دوباره در آغوش پاک مادر خویش دهم به رشوت و جویم رضای داور خویش مگر به کام زیم در سرای دیگر خویش